

بررسی استراتژی‌های مبارزه و مقاومت فرهنگی گروه‌های اجتماعی فرو دست در برابر سیاست‌های فرهنگی اقتدارگرایانه حکومت پهلوی: با تأکید بر مفهوم هراس اخلاقی^۱

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۴، شماره یک: ۱۴۷-۱۲۵

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

آرمین حامدی نژاد^۲

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی

نیلوفر مسجدی‌زاده

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی

پذیرش ۹۵/۱۲/۲۵

دریافت ۹۵/۱۰/۱

چکیده

ادوار پهلوی اول و دوم (۱۳۰۴-۱۳۵۷) مصادف با تشکل تاریخی اولین دولت‌های مدرن در ایران است که به صورت گسترده در حوزه‌های فرهنگی گوناگون از طریق اتخاذ سیاست‌های فرهنگی دخالت کرده‌اند. این سیاست‌ها در جهت فرایند ملت‌سازی بر ایدئولوژی‌های متعددی تئیده و در این راستا تعادل تاریخی ساخت فرهنگی در ایران را بر هم زده‌اند. موضوع محوری مقاله حاضر، تبیین چرایی شکست سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی و برآمدن گفتمان تازه‌ای از فرهنگ ایرانی توسط گروه‌های اجتماعی غیر مسلط در آن دوران است که در نهایت به پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ انجامید. برای بررسی موضوع و سنجش این سیاست‌ها چارچوب مفهومی متشکل از آراء جان بری درباره «جوامع چند فرهنگی» و آراء بن-یهودا و گود درباره «هراس اخلاقی» بر ساخته شده و یافته‌های پژوهش با روش تحلیل محتوای کیفی اسناد و تحلیل تاریخی به دست آمده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان داد که دولت پهلوی به‌عنوان گروه مسلط، ایدئولوژی مدرن-ناسیونالیست باستانی را در راستای ادغام سایر گروه‌های فرهنگی عرضه کرده و در کنار آن از انواع استراتژی‌های جداسازی و محرومیت جهت یکسان‌سازی فرهنگ ایرانی بهره برده‌اند. در مقابل فرهنگ‌های غیرمسلط راه‌های گوناگونی از جمله پذیرش ادغام، مقابله خشونت‌آمیز، انزوا، ایجاد هراس اخلاقی و احیاء عناصر فرهنگی خود را برگزیده و در نهایت به رهبری نخبگان فکری، هنری و مذهبی، با یکدیگر متحد شده و از طریق احیاء فرهنگ بومی و ایجاد «غرب هراسی» و «حکومت هراسی» فرهنگ مسلط را به حاشیه رانده و جای آن را گرفته‌اند.

کلیدواژگان: جامعه‌شناسی تاریخی، سیاست فرهنگی دولت پهلوی، استراتژی‌های فرهنگی، مقاومت فرهنگی، هراس اخلاقی

^۱ در اینجا لازم می‌دانیم که از استاد دانشمندمان آقای دکتر محمود شهابی که تحقیقاتشان در حوزه ارتباطات بین فرهنگی راهگشای ما در بحث از مفهوم «هراس اخلاقی» بوده است، کمال تشکر و قدرانی را داشته باشیم.

^۲ پست الکترونیکی نویسنده رابط: armin_hamedinejad@yahoo.com

مقدمه و طرح مسئله

فرهنگ، به معنای مجموعه به‌هم‌پیوسته و پیچیده‌ای از ارزش‌ها، باورها و اعتقادات، اخلاقیات و هنرها در طول تاریخ و در جوامع مختلف کمابیش عرصه‌ای برای منازعات قدرت و اعمال نفوذ گروه‌های مسلط و فرادست برای ایجاد نظم، ایجاد وحدت و کنترل گروه‌های مختلف اجتماعی بوده است. همچنین، مؤلفه‌های فرهنگی در عین اینکه می‌توانند ابزاری برای ایجاد سلطه در جامعه و توجیه آن باشند، محملی برای مقاومت در برابر سلطه و فعال کردن کنش‌های اجتماعی آگاهانه نیز می‌باشند.

گفتمان‌های فرهنگی می‌توانند در جهت بازسازی موقعیت گروه‌های اجتماعی فرودست و حتی وارونه کردن جایگاه فرادست و فرودست در ساخت قدرت جامعه مطرح شوند. سنت‌های گوناگون نظری در علوم اجتماعی-از مارکسیسم آلتوسری و گرامشی تا رویکرد فوکویی- به این مسئله که چگونه عناصر فرهنگی می‌تواند به‌مثابه ابزاری در دست نخبگان (اقتصادی و سیاسی و ...) برای شکل دادن به جامعه در راستای منافعشان عمل کنند و در راستای توجیه و تداوم وضعیت موجود، نقشی ایدئولوژیک ایفا نماید پرداخته‌اند و نیز به وضعیت فرودستان فرهنگی و استفاده آن‌ها از مؤلفه‌های فرهنگی برای مقاومت توجه نشان داده‌اند.

باری دخالت دولت‌ها در عرصه فرهنگ و به تبع آن مقاومت فرهنگی گروه‌های مختلف اجتماعی، در تاریخ معاصر ایران جایگاه ویژه‌ای دارد و این جایگاه به تلاش برای مدرن شدن و پیامدهای کشاکش با مدرنیته پیوند خورده است. به‌طور مشخص می‌توان گفت از زمان شکل‌گیری دولت پهلوی که بوروکراسی ضعیف با نهادهای فرهنگی اندک قاجاریه طی مدتی کوتاه در آن دولت به دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک با نهادهای فرهنگی چندگانه و استراتژی‌های فرهنگ‌سازی گوناگون تبدیل و برای نخستین بار سیاست فرهنگی ایران مدون و مکتوب شد، مسئله دخالت دولت‌ها در فرهنگ، شرایطی منحصربه‌فرد در فراشد تاریخ ایران به خود گرفت. چراکه تا پیش از تجدد و شکل‌گیری اولین دولت‌های مدرن در ایران، محدوده دخالت دولت‌ها در عرصه فرهنگ محدود به حوزه‌های تحت نفوذ دربار بود که با توجه به گستره ارتباطی و ابزارهای کنترلی محدود می‌نمود، لیکن با شکل‌گیری دولت‌های مدرن و سازوکارهای عریض و طویل بوروکراتیک و گسترش نیروهای کنترلی نظامی و ایدئولوژیک و

رشد ابزارهای ارتباطی و رسانه‌های عمومی، دخالت در عرصه فرهنگی و استفاده از مؤلفه‌های فرهنگی در عرصه قدرت مختصاتی جدید و یکه پیدا کرد.

نگاهی کلی به سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی گویای آن است که این سیاست‌ها بر پایه تعریفی از فرهنگ ایرانی بنا شده بود که دست‌کم بخشی از آن ریشه در باورهای نخبگان سیاسی، فکری و هنری دوران قاجار به‌ویژه برهه مشروطه- داشت و مبتنی بر کمرنگ کردن نقش دین و تاریخ دینی و جایگزین کردن آن با تاریخی اسطوره‌ای- باستانی مربوط به ایران قبل از اسلام بود. (توکلی طرقي ۲۰۰۱) در دوران پهلوی، علاوه بر این رویکرد باستانی، تعریف خاصی از فرهنگ مدرن- خصوصاً بخش فرهنگ‌عامه/توده‌ای آن- مبنای تازه هویتی ایرانیان تلقی و بر ضرورت گسترش و بسط آن تأکید می‌شد. جلوه‌های این رویکرد فرهنگی را می‌توان در اقدامات معروف دولت پهلوی همچون برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصدساله، جشن‌های هنر شیراز، تغییر تقویم و تأسیس انواع مراکز فرهنگی-تفریحی مربوط به فرهنگ‌عامه از سینما تا کاباره و بولینگ و مراکز مصرفی جدید مشاهده کرد؛ اما وقوع انقلاب اسلامی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی عظیم در تاریخ معاصر ایران، گویای اهمیت یافتن عناصر فرهنگی غیر از عناصر یادشده است و به نظر می‌رسد در مقابل دوگانه باستانی-مدرن دولت پهلوی، بر دوگانه اسلامی-سنتی پای می‌فشارد.

چنین به نظر می‌رسد که ایضاح منطق شکست دولت پهلوی و تحلیل منطق به ثمر نشستن انقلاب اسلامی تا حد زیادی درگرو پاسخ به این پرسش باشد که چرا نخبگان سیاسی، فکری و فرهنگی دولت پهلوی، به‌عنوان گروهی فرادست و برخوردار از انواع منابع اقتصادی و سازمانی و رسانه‌ای، درنهایت از هدایت فرهنگ جامعه ایرانی در راستای باورها و منافع خود بازماندند و درنهایت، این رؤیا- که از دوران مشروطه شکل گرفته بود- که فرهنگ باستانی قادر به احیاء است و می‌توان ارزش‌های آن را به‌راحتی با ارزش‌های جامعه غربی ادغام و ایرانی مدرن آفرید، وارونه از آب درآمد و تاریخ ایران، در روندی به حرکت ادامه داد که سیاست‌گذاران فرهنگی دولت پهلوی، گمان آن را نمی‌بردند؟

پاسخ به پرسش بالا، مستلزم آن است که مبانی بنیادین این سیاست فرهنگی- که می‌توان از آن با عنوان ایدئولوژی فرهنگی یاد کرد- و انواع استراتژی‌هایی که برای تحقق آن به کار گرفته شدند را موردبررسی قرار دهیم. همچنین می‌بایست، شیوه مواجهه گروه‌های اجتماعی گوناگون

با این استراتژی‌ها را مورد بررسی قرار داد تا در نهایت رمز پیروزی گروه فرودست و برآمدن آن را در میانه این مجادله فرهنگی و کشاکش استراتژی‌های گونه‌گون فرهنگی بازگشود.

در اینجا باید بر این نکته تأکید کرد که در میانه جدال گروه‌های اجتماعی گوناگون در عرصه فرهنگی و استراتژی‌های ایشان برای تسلط و تفوق بر دیگری، مفهوم «هراس اخلاقی» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که چراکه تولید هراس اخلاقی توسط یک گروه پیرامون مؤلفه‌های مرکزی فرهنگی گروه دیگر یکی از مهم‌ترین استراتژی‌هایی است که می‌تواند در عرصه سلطه و مقاومت فرهنگی شکل بگیرد. در دوره پهلوی نخبگان مسلط تلاش می‌کردند تا عناصر فرهنگی گروه‌های اجتماعی معارض و حاملان آن را به مثابه شیاطین قوم معرفی کنند و از این رهگذر سیاست‌های ادغام و یکپارچگی فرهنگی خود را مسلط کرده و تفوق خود بر جامعه را امتداد دهند، از آن طرف نیز هسته‌های مقاومتی و گروه‌های معاند با حکومت نیز به ساخت هراس‌های اخلاقی و شیاطین قوم بر محور ساخت‌ها و عناصر فرهنگی مورد وفاق حاکمیت مبادرت می‌ورزیدند و در این ورطه تلاش خود را برای شکست هژمونی فرهنگی پهلوی و ایجاد رخنه و شکاف در ساخت قدرت ادامه می‌دادند.

نگارندگان در این مقاله برآنند تا به بررسی این سازوکار تولید این هراس‌های اخلاقی در گفتمان‌های فرهنگی بپردازند و از این رهگذر پرتو تازه‌ای به منطق شکست سیاست‌های فرهنگی حکومت پهلوی و چرخش قدرت در ایران منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی بیفکنند.

در نهایت با توجه به مباحث مطرح شده، پرسش‌های اساسی این پژوهش به شرح زیرند:

- سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی نسبت به تنوعات فرهنگی و مؤلفه‌های فرهنگی در ایران چه بود و به بیان دیگر نخبگان حاضر در بدنه حکومت پهلوی از چه گفتمان فرهنگی حمایت می‌کردند و از چه استراتژی‌های فرهنگی برای ادغام دیگر خرده‌فرهنگ‌ها در فرهنگ مورد پذیرش خود یا برای طرد و سرکوب آن‌ها بهره می‌بردند؟
- کدام گروه‌های فرهنگی هدف سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی قرار گرفته بودند و از چه استراتژی‌هایی برای مواجهه با این سیاست‌های فرهنگی و نسبت به فرهنگ خودشان بهره می‌بردند؟
- چه اشکالی از «هراس اخلاقی» توسط سردمداران کشور و همچنین گروه‌های اجتماعی شکل گرفت و بسط یافت؟ و از این طریق چه گروه‌هایی به عنوان «شیاطین قوم» معرفی شدند؟

چارچوب مفهومی پژوهش

نظریه‌هایی که برای ساختن چارچوب مفهومی خود از آن‌ها بهره می‌بریم، مبتنی بر نوعی مفهوم هویت، به‌مثابه تشخیص یک خود، یا مای فرهنگی مشخص و ایجاد تمایز با دیگر (غیر) مشخص، هستند. نظریه اول، نظریه جوامع چند فرهنگی جان بری است که به امکانات گروه‌های فرهنگی مختلف در رابطه با تحکیم پیوند با «مای فرهنگی خودی» و ایجاد یا عدم ایجاد رابطه با «غیرهای فرهنگی» می‌پردازد و در این راستا به تشخیص هشت گونه استراتژی در روابط فرهنگی گروه‌های مختلف، اعم از گروه‌های مسلط و غیر مسلط می‌پردازد؛ اما نظریه دوم که نظریه هراس اخلاقی یهودا و گود هست، بیشتر معطوف به یک سازوکار «غیرسازی» است که به یکسان می‌تواند توسط گروه‌های مسلط و غیر مسلط فرهنگی و در عرصه زورآزمایی‌ها و کشمکش‌های اجتماعی و در استراتژی‌های فرهنگی مختلف مورد استفاده قرار گیرد.

جان بری (۲۰۱۱) بر آن است که امروزه همه جوامع چند فرهنگی یعنی متشکل از تعداد قابل‌توجهی از گروه‌های اجتماعی دارای فرهنگ‌های متفاوت (خرده‌فرهنگ) هستند. بری دل‌مشغول آن است که چگونه علی‌رغم وجود فرهنگ‌های متفاوت در دل یک جامعه واحد، جامعه همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و دچار ازهم‌گسیختگی نمی‌شود؟ به‌زعم جان بری تماس بین فرهنگ‌ها فرایندی است خلاقانه و مبتنی بر کنش و واکنش که هم به تولید ارزش‌ها و رسوم تازه منجر می‌شود و هم مقاومت را برمی‌انگیزد و چنین نیست که همیشه این تماس به سلطه یک فرهنگ و حل شدن سایر خرده‌فرهنگ‌ها در آن بینجامد.

از نظر بری، در برخی از جوامع، یک فرهنگ مسلط وجود دارد که تمامی خرده‌فرهنگ‌ها را به حاشیه می‌راند و در برخی دیگر، خرده‌فرهنگ‌های گوناگون از طریق نخ تسبیح نوعی منافع ملی و کلان گروهی به یکدیگر متصل می‌شوند درحالی‌که هر گروهی متعلقات فرهنگی خود را آزادانه حفظ می‌نماید. گروه‌های اجتماعی، هم از نوع مسلط که از نظر فرهنگی در یک جامعه دست‌بالا را دارند و هم از نوع غیر مسلط، در رابطه با یکدیگر و نیز سایر گروه‌های فرهنگی، برحسب دو فاکتور حفظ فرهنگ خودی و رابطه با فرهنگ‌های دیگر، استراتژی‌های متعددی را پیش رو دارند. استراتژی‌های گروه مسلط فرهنگی نسبت به سایر خرده‌فرهنگ‌ها را «ایدئولوژی فرهنگی» و استراتژی‌های گروه‌های غیر مسلط فرهنگی، «استراتژی‌های فرهنگ‌پذیری» نام دارند. جان بری تأکید می‌کند که این‌ها استراتژی و برنامه عمل‌اند نه ایستار و نظرگاه.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که «ایدئولوژی فرهنگی» چهار گونه استراتژی را شامل می‌شود که عبارت‌اند از ادغام‌گرایی^۱، چند فرهنگ‌گرایی^۲، جداسازی^۳ و محرومیت^۴؛ و اما استراتژی‌های فرهنگی گروه‌های غیر مسلط عبارت‌اند از همگونی^۵، اتحاد^۶، جدایی‌خواهی^۷ و حاشیه‌گزینی^۸

استراتژی‌های گروه‌های غیر مسلط		استراتژی‌های گروه‌های مسلط	
گروه‌های غیر مسلط، خواهان حفظ فرهنگ خود نبوده و در مقابل به حل شدن در فرهنگ‌های دیگر از جمله فرهنگ گروه مسلط علاقه‌مند هستند.	همگونی	تلاش گروه‌های مسلط فرهنگی برای ادغام تمامی خرده‌فرهنگ‌ها در فرهنگ واحدی که خود تعریف می‌کنند	ادغام‌گرایی
گروه‌های غیر مسلط، قادرند در عین حفظ عناصر فرهنگی خود، به مرادده با اعضای دیگر فرهنگ‌ها پرداخته و بین عناصر فرهنگی خود و گروه‌های دیگر نوعی هماهنگی ایجاد نمایند	اتحاد	پذیرش فعالیت و کنش‌مندی آزاد تمامی خرده‌فرهنگ‌ها از جانب گروه فرهنگی مسلط	چند فرهنگ‌گرایی
اعضای گروه‌های غیر مسلط، صرفاً خواستار تغذیه از منابع فرهنگی خود هستند و تمایلی به رابطه با دیگر فرهنگ‌ها از جمله فرهنگ مسلط ندارند	جدایی‌خواهی	گروه‌های مسلط، با توسل به زور مانع از ادغام گروه‌های فرهنگی غیر مسلط، در فرهنگ خودشان می‌شوند	جداسازی
اعضای گروه‌های غیر مسلط، نه خواستار ارتباط با دیگر گروه‌های فرهنگی (از جمله گروه مسلط) هستند و نه تمایلی به حفظ فرهنگ خودی نشان می‌دهند.	حاشیه‌گزینی	گروه فرهنگی مسلط نه به گروه‌های دیگر اجازه ادغام شدن در فرهنگ خودش را می‌دهد و نه فرصت فعالیت و بروز مؤلفه‌های فرهنگی خود آن گروه‌ها را فراهم می‌کند.	محرومیت

عاملان اجتماعی برای تحقق استراتژی‌های فرهنگی، از ابزارهای مختلفی سود می‌جویند که دامنه آن از اقدامات ملایم، صلح‌جویانه و ایجابی فرهنگی تا توسل به خشونت و درگیری و

¹ Melting pot
² Multiculturalism
³ segeration
⁴ Exclusion
⁵ Assimilation
⁶ Integration
⁷ seperation
⁸ Marginalization

اقدامات قهرآمیز و تخریب طرف مخالف گسترده است. یکی از این ابزارها که در مواقع تنش بین گروه‌های مختلف فرهنگی به کار گرفته می‌شود اما نقش آن را در اغلب تحلیل‌ها و پژوهش‌ها نادیده می‌انگارند، ایجاد «هراس اخلاقی» است.

هراس اخلاقی، یکی از مکانیسم‌های «غیرسازی» در روابط فرهنگی است که می‌توان گفت با هدف استیلای یک خرده‌فرهنگ بر خرده‌فرهنگ دیگر، یا تلاش برای ناکارآمد و بی‌اعتبار کردن آن انجام می‌گیرد. نظریه‌پردازان مختلفی از جمله استنلی کوهن، بن یهودا، استوارت هال و جنکینز از زاویه دیدهای متفاوت به آن نگریسته‌اند که کار یهودا و گود در اینجا مبنای پژوهش است.

یهودا و گود، از منظر برساخت‌گرایی اجتماعی با هراس اخلاقی مواجه می‌شوند. از نظر آن‌ها یک «مسئله یا مشکل اجتماعی» امری برساختی است، بدین معنا که برای به وجود آمدن آن کافی است بخشی از جامعه درباره یک پدیده احساس منفی و ناخوشایندی داشته باشد بدون اینکه بین این احساس و آسیب واقعی و انضمامی موجود الزاماً هماهنگی خاصی موجود باشد. از نظر آن‌ها گاهی، گروه مشخصی از اعضای جامعه، دچار احساس شدیدی از نگرانی نسبت به یک تهدید مشخص می‌شوند که الزاماً به‌طور دقیق ریشه در واقعیت ندارد. در چنین شرایطی، مردم به این نتیجه می‌رسند که «باید کاری کرد» یعنی باید قانونی وضع کرد، نسبت به خاطیان خصومت ورزید، آن‌ها را محکوم یا طرد و زندانی نمود، نیروهای پلیس را به خدمت گماشت. (یهودا و گود، ۱۹۸۸: ۳۵) با شکل گرفتن هراس اخلاقی، کسانی که عامل آن تهدید تلقی می‌شوند یعنی «شیاطین قوم» به شکلی کلیشه‌ای «منحرف» و «نا به هنجار» تلقی می‌گردند. یهودا و گود برای هراس اخلاقی پنج ویژگی نگرانی و دغدغه، خصومت ورزی، عدم تناسب، اجماع و نوسان‌پذیری را ارائه می‌دهند. (یهودا و گود، ۱۹۸۸: ۳۷-۴۳)

از نظر یهودا و گود، هراس اخلاقی می‌تواند توسط نخبگان (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ...)، نیروهای واسط جامعه مدنی و یا عموم مردم، بنا بر انگیزه‌های مادی همچون قدرت، منزلت و ثروت و یا عوامل ایدئولوژیک، دلسوزانه و مشفقانه تولید شود.

از آنجایی که ایجاد «هراس اخلاقی» نوعی ابزار نیرومند برای حذف و طرد برخی گروه‌های اجتماعی است که به یکسان می‌تواند توسط نخبگان یا مردم عادی شکل بگیرد، می‌تواند به‌عنوان یک ابزار مهم در تحقق برخی از استراتژی‌های فرهنگی موردنظر بری، عمل نماید. بدین معنا که در دست اصحاب ایدئولوژی فرهنگی، ابزاری برای بی‌اعتبار کردن، سرکوب و محروم ساختن

نمایندگان خرده‌فرهنگ‌های دیگر است و درعین‌حال، هنگامی‌که فعالیت گروه‌های غیر مسلط، به مقاومت گره می‌خورد برای ممانعت از ادغام شدن در فرهنگ مسلط و حتی وارونه کردن رابطه سلطه، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر بر رویکردی کیفی مبتنی است و برای انجام آن از روش اسنادی استفاده شده که عبارت از روش بررسی غیرمستقیم پدیده‌های اجتماعی است و به همین دلیل با اسناد و مدارک به‌جای مانده از وقایع و پدیده‌های اجتماعی میسر می‌شود. (دوورژه، ۱۳۶۲، ص. ۷۸) این اسناد و مدارک گوناگون‌اند و آثار ادبی، مجلات، روزنامه‌ها، نوشته‌های تاریخی و ... را شامل می‌شوند. برای گردآوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها، از دو روش تحلیل محتوای کیفی و تحلیل تاریخی در کنار یکدیگر سود جستیم؛ یعنی اینکه گاه با استفاده از تکنیک تحلیل محتوای کیفی به بررسی آثار هنری و ادبی (شعر و ادبیات و ...) و یا مجلات و روزنامه‌ها داده‌های خود را اخذ کرده‌ایم و گاه برای گردآوری این داده‌ها به منابع تاریخی دست‌اول یا دست‌دوم مراجعه کرده‌ایم. همچنین باید خاطر نشان کرد که در این مسیر، مجموعه‌ای از نظریه‌ها به شکل هادی و راهنما، ما را در طی مسیر پژوهش یاری کرده‌اند بدون اینکه قصد به آزمون گذاشتن آن‌ها را داشته باشیم.

یافته‌های پژوهش

این قسمت را در بخش به نگارش درآورده‌ایم. بخش اول به بیان استراتژی‌های ادغام و طرد گروه مسلط یا همان حکومت و نخبگان حکومتی دولت پهلوی اختصاص دارد و در بخش دوم به بیان استراتژی‌های گروه‌های غیر مسلط خواهیم پرداخت.

بخش اول: استراتژی‌های گروه‌های مسلط در دوره پهلوی

دولت پهلوی با بهره‌گیری از آراء دو شاه خود و برخی کارگزاران سیاسی و نخبگان فکری و هنری، طی سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۵۷، تعریف ویژه و محدودی از فرهنگ رسمی و پذیرفته‌شده در ایران را به تدریج شکل داد. چنین فرهنگی می‌بایست از صدر جامعه که شاه در آن قرار داشت تا ذیل جامعه که مردمان عادی کوچک و بازار بودند را در برگیرد تا راه را برای تحقق توسعه و پیشرفت ایران هموار سازد.

این تعریف از فرهنگ که می‌توان آن را ایدئولوژی فرهنگی طبقه حاکم در دوره پهلوی نامید، یک‌شبه به وجود نیامده بود و ریشه در دوران قاجار و به‌ویژه جنبش مشروطه داشت و می‌توان گفت ترکیبی از نخبگان درباری و نخبگان معاند حکومت قاجار از معدودی اهالی سیاست گرفته تا شعرا و اهل نظر و اندیشه، در ساختن آن دخالت داشته و آرزوی آن را پرورده بودند. به‌طور مختصر، باید گفت که ایدئولوژی فرهنگی در این دوران متشکل از دو عنصر باستانی و مدرن بود که به‌صورت گزینشی و دلخواه با یکدیگر ادغام‌شده بودند و برای دین اسلام، به‌عنوان یک عنصر فرهنگی دیرپا در ایران، جایگاه خاصی باقی‌نمانده بود. از بخش باستانی، پاره‌هایی مانند برخی آداب و رسوم، آموزه‌های دینی و اساطیری زردشتی و اهمیت زبان فارسی و زدودن عناصر فرهنگی بیگانه (ترکی و عربی و ...) اهمیت داشت و از بخش مدرن، تغییر ظاهر و پوشش، تفریحات و سرگرمی‌ها، اخذ علوم جدید و هنرهای غربی و درنهایت می‌توان گفت تغییر سبک زندگی روزمره مطمح نظر بود.

فراگیر شدن این ایدئولوژی فرهنگی ادغام‌گرا، نخست از طریق از بین بردن زمینه‌های فعالیت گروه‌های فرهنگی که قادر به ایجاد تعاریف رقیب و نامناسب با این تعریف رسمی از فرهنگ بودند (همچون عشایر، روحانیون، روشنفکران و هنرمندان) و سپس از طریق ایجاد زیرساخت‌ها و نهادهای فرهنگی اشاعه‌دهنده و تبلیغ‌گر محقق می‌شد و می‌توان گفت مجموع این جریان از سه مسیر عمده می‌گذشت: اول زور و قهر، دوم تبلیغ و آموزش و سوم ایجاد هراس اخلاقی که شاید بتوان گفت محصول به‌نتیجه نرسیدن زور و آموزش در یک‌زمان است. از این‌رو، ما بررسی استراتژی‌های فرهنگی دولت پهلوی را از بخش قهرآمیز آن آغاز می‌کنیم و سپس به بخش‌های آموزشی و اشاعه‌گرایانه آن می‌پردازیم.

الف) استراتژی‌های ادغام‌گرایانه پهلوی

با ابزار زور و ارباب

آن بخش از استراتژی فرهنگی دولت که مبتنی بر ادغام اجبارآمیز و قهری گروه‌های تحت سلطه بود، در درجه اول بر قوای قهریه‌ای بود که تدریجاً و طی چند مرحله شکل گرفتند. بریگاد قزاق که رضاشاه برآمده از آن بود، ارتش گسترده‌ای که دائماً سعی در تقویت آن داشت، پلیس مخفی رضاشاه که از حوالی ۱۳۱۲ شکل گرفت (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۴۴) سازمان ساواک تأسیس‌شده توسط محمدرضا شاه که کار سرکوب داخلی و کنترل اجتماعی را به‌طور انحصار در اختیار داشت

و مستقیماً منتقدان رژیم و مخالفان رژیم را بازداشت می‌کرد و به زندان می‌انداخت. به‌گونه‌ای که در سال ۱۳۵۵ شمسی، سازمان عفو بین‌الملل تعداد زندانیان سیاسی را بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار نفر برآورد می‌کرد. (فورن، ۱۳۸۵: ۴۶۶)

از نظر عمومی، برجسته‌ترین استراتژی ادغامی دولت پهلوی تغییر پوشاک ایرانیان اشاره بود، اقدامی در راستای شبیه شدن ایرانیان به مردم اروپا که با حذف کثرات، به پوششی متحدالشکل و متحد از نوع غربی منجر می‌گردید. تحمیل رسمی لباس تازه و کشف حجاب اجباری مصوب دی ۱۳۰۷، پوشیدن لباس اروپایی و کلاه پهلوی را برای مردان ایرانی اجباری کرد و قانون ۱۳۱۴، کشف حجاب را برای زنان اجباری نمود. برخورد با متخلفین، خشونت‌آمیز بود و در کوچه و برزن، چادر از سر زنان می‌کشیدند. (شهابی، ۱۳۸۷)

جدای از این اقدامات عمومی، از اولین گروه‌های خرده‌فرهنگی که با توسل به زور بخشی از فرهنگ مسلط را پذیرفتند عشایر بودند. عشایر که از نظر تاریخی، از نیروهای سیاسی و اجتماعی عمده در جامعه ایران محسوب می‌شدند به‌واسطه زندگی در کوه و کمر و دشت و جابه‌جایی دائمی در طبیعت نه‌چندان مهربان دارای فرهنگ جنگاوری و روحیه دلاورانه ایلپاتی و گاه خشونت ملازم با آن بودند. در اوایل دهه ۱۳۰۰ عشایر مختلف قشقایی، کرد لر، شاهسون و ... توسط نیروهای حکومت سرکوب و به‌اجبار تخته‌قاپو شدند. این برنامه اسکان شکلی بسیار خشونت‌آمیز به خود گرفت و در مواردی به نسل‌کشی منجر شد و توانست بخشی از ساختار فرهنگی ایران را در مدتی بسیار کوتاه، دگرگون کند. (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۳۴ و ۲۳۵) همچنین از آنجایی که این گروه فاقد امکانات واقعی برای ادغام بودند، مترصد فرصتی برای عرض‌اندام دوباره و خصومت ورزی با این گروه سرکوبگر باقی ماندند.

روحانیون نیز از گروه‌های فرهنگی مهمی بودند که همواره در تاریخ ایران یک نیروی اجتماعی عمده محسوب می‌شدند و در تعیین تجلی‌های فرهنگی زندگی ایرانیان نقشی عمده ایفا می‌کردند. در سال ۱۳۱۰ صلاحیت محاکم شرعی در مسائلی مانند ازدواج، طلاق، تعیین وصی و قیم و ولی محدود شد و همچنین تمام وظایف و مشاغل محضری آن‌ها لغو گردید و در سال ۱۳۱۵ شغل قضاوت به‌کلی از دست علمای دینی خارج شد و نهایتاً مجموعه‌ای از دخالت‌های دولت در حوزه دینی برای محدود کردن آن تحقق پیدا کرد. (الگار، ۱۳۸۷: ۳۱۶ و ۳۱۷) از آنجایی که عزاداری و تعزیه‌های مذهبی مانعی بر سر راه مدرن‌سازی کشور محسوب

می‌شدند، اجرای آن‌ها ممنوع گردید و افرادی هم که به شکل پنهانی این مراسم را برگزار می‌کردند دستگیر می‌شدند. (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۷۴ چلکوفسکی، ۱۳۸۸: ۳۵۶ و ۳۵۷)

سومین گروهی که در پی استراتژی سلبی حکومت پهلوی به حاشیه رانده شدند، نخبگان فکری و هنری (روشنفکران) بودند. در دوره رضاشاه حتی بیان ناکامی و افسردگی نیز ناروا محسوب می‌شد و از اهالی هنر انتظار می‌رفت مضامینی چون صنایع مفیده غربی، اهمیت ورزش و تغذیه، اقدامات صنعتی و نظامی رضاشاه و فواید کشف حجاب و مضرات مواد مخدر را در آثار خود بگنجانند. در نتیجه این انتظارات که توسط ابزارهایی مثل سانسور، زندان، تبعید و شکنجه حمایت می‌شد، هنرمندانی که در پی هنر انتقادی، غنی و خارج از ایدئولوژی فرهنگی حاکم بودند، یا به حاشیه رفتن و جدایی‌طلبی را برگزیدند یا توسط حکومت محروم گردیدند؛ که به‌عنوان مثال می‌توان به بردوختن لبان فرخی یزدی، تبعید خودخواسته ایرج میرزا و جنون نسیم شمال اشاره کرد، یا به فعالیت‌های ملک‌الشعرا که در دوران رضاشاه عملاً به تبعات ادبی محدود شد، صادق هدایت که اجازه نداشت داستان‌هایش را در ایران چاپ کند و لاجرم برجسته‌ترین رمان تاریخ ادبیات فارسی یعنی بوف کور را در بمبئی منتشر نمود و جمال‌زاده که جز یک داستان در مدت حکومت رضاشاه منتشر نکرد. (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۵۳-۵۵) به هر ترتیب، مهم‌ترین ابزارهای طبقه مسلط فرهنگی برای ادغام اجباری این گروه کنترل پلیسی و اطلاعاتی، جداسازی و محروم کردن، استفاده از سانسور، زندان و تبعید و در بدترین حالت اعدام بود.

ب) استراتژی‌های ادغام گرایانه پهلوی

با ابزار تبلیغ و آموزش

در دوران پهلوی، پاره‌ای از نهادهای فرهنگی مهم در راستای ترویج فرهنگ جدید غربی و بازسازی و احیاء میراث باستانی خصوصاً در حیطهٔ زبانی انجام گرفت. از جمله این نهادها می‌توان به نهاد آموزش و پرورش جدید، سازمان پرورش افکار و سازمان عالی معارف اشاره کرد. نهاد آموزش مبتنی بر شیوه‌ای تبلیغی بود که ستایش عظمت ایران باستان و نژاد آریایی، خوارداشت بیگانگان ترک و تازی و مغول و نادیده گرفتن تنوعات قومی و زبانی موجود در ایران این جزء ثابت آن بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۳۷-۲۳۹ و اکبری، ۱۳۹۱: ۳۴-۵۷)

همچنین در سال ۱۳۱۷ سازمان پرورش افکار به تقلید از ماشین تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی شکل گرفت تا از طریق روزنامه‌ها، رسالات، کتب کلاسیک، سخنرانی عمومی، نمایش

و سینما، رادیو، موسیقی و سرودهای میهنی و ... آگاهی مردم را افزایش دهد. (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۱۷۸). بیش از پنجاه درصد برنامه‌های آموزشی به شرح «بزرگ‌ترین آثار ملی ایران»، «خدمات ایران به عالم تمدن»، «ملیت و وحدت ملی»، «پیشرفت ایران در عصر پهلوی» و «مبارزه با خرافات و عقاید سخیف» اختصاص داشت. (ابطحی و دشتی، ۱۳۸۹: ۳۴۹)

برخی از اقدامات فرهنگی مهم دوران پهلوی دوم گسترش و توسعه فرهنگ‌های نخبگانی (بیشتر از نوع غربی) از طریق تأسیس و گشایش انواع موزه‌ها و جشن‌های هنر، گسترش و بسط فرهنگ توده‌ای آمریکایی از طریق رسانه‌های ارتباطی جدید همچون تلویزیون، رادیو، سینما و مجلات جدید و به نمایش گذاشتن نمودهای فرهنگ باستانی ایران به‌خصوص از طریق جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود که همه بعدها به ابژه‌هایی برای ایجاد هراس اخلاقی توسط فرهنگ‌های پیش‌تر سرکوب‌شده توسط فرهنگ مسلط تبدیل شدند.

ج) استراتژی ایجاد محرومیت پهلوی

با ابزار هراس اخلاقی بازگشت به عقب

گفتیم که یکی از ابزارهای نخبگان حاکم علیه خرده‌فرهنگ‌های رقیب، استفاده از هراس اخلاقی بود. اگر بخواهیم به این هراس اخلاقی نامی بدهیم، استفاده از واژه «ارتجاع سرخ و سیاه» که گاهی توسط شاه به‌کاربرده می‌شد و احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ از آن تحت عنوان «استعمار سرخ و سیاه» یاد کرد (رشیدی مطلق، ۱۳۵۶) مناسب به نظر می‌رسد.^۱ به‌بیان‌دیگر، گروه مسلط از نظر فرهنگی، به هراس اخلاقی از بازگشت به عقب، در جامعه‌ای در حال توسعه و علی‌الاصول روبه‌جلو دامن می‌زد.

گروه مسلط، تمایل داشت تا روحانیان (به بیان ایشان ارتجاع سیاه) را به‌عنوان گروهی مخالف پیشرفت و ترقی معرفی کند. برخی از نوشته‌ها یا مطالبی که از رضاشاه و محمدرضاشاه یا درباره آن‌ها نقل می‌شود به‌خوبی گویای این نکته است. به‌عنوان مثال محمدرضا شاه بر آن بود که روحانیت توان هماهنگ شدن با استراتژی فرهنگی مسلط یعنی «ادغام» شدن در رویکرد

^۱ واژه سرخ و سیاه در اصل برای اشاره به نیروهای محافظه کار و مخالف انقلاب در جریان انقلاب فرانسه و ناآرمی‌های پس از آن اطلاق می‌شد و دو گروه روحانیون با پوشش سیاه و نظامیان با پوشش سرخ را در برمی‌گرفت؛ اما در اینجا منظور از سرخ، کمونیست‌ها هستند و نه نظامیان.

غرب محور و توسعه طلب پهلوی را ندارد. در سال ۱۳۴۱ روحانیت در جریان اصلاحات ارضی و بحث حق انتخاب بانوان برای نمایندگی مجلس، واکنش شدیدی نشان داد. در مقابل، شاه همراه ارسنجانی به قم رفت و رهبران مذهبی را به شدت مورد حمله قرار داد و آن‌ها را ارتجاعی و مخالف پیشرفت نامید. (نراقی، ۱۳۸۱: ۲۶ و باقی: ۲۲۶) این تنها نمونه‌ای از تلاش برای ایجاد هراس اخلاقی از یک گروه اجتماعی یعنی روحانیت است که به انحاء مختلف در رسانه‌های اجتماعی تکرار می‌شد. از آنجایی که ایدئولوژی یا فرهنگ مسلط طبقه حاکم، بر مبنای پیشرفت مبتنی بر غرب‌گرایی تعریف می‌شد، هراس اخلاقی را باید در نقطه عکس آن می‌ساختند. چنین اقدامی در این سطح را می‌توان در تاریخ ایران که در آن پیوندی دیرینه بین دستگاه حاکمیت و نخبگان دینی وجود داشته و عموماً حاکمیت‌ها حداقلی از احترام را برای روحانیون قائل بودند، بی‌سابقه تلقی کرد.

اما هراس اخلاقی اصلی که حکومت در ایجاد آن می‌کوشید، هراس از «ارتجاع یا استعمار سرخ» یعنی کمونیست‌ها بود. حزب توده که پس از کناره‌گیری رضاشاه از بقایای گروه ۵۳ نفر سر برآورد، در ایران قدرت و نفوذی غیرعادی یافته بود و در نتیجه حکومت پهلوی انرژی و هزینه زیادی را صرف تار و مار کردن آن کرد و همیشه از این گروه که ضمناً با شوروی نیز کمابیش سمپاتی داشتند می‌هراسید. اصلاحات ارضی به میزانی تحت ترس از خطر کمونیسم شکل گرفت که در اصل خود یک هراس اخلاقی ساخته و پرداخته بلوک غرب به‌ویژه آمریکا بود و در بلوک غرب کارکرد قابل توجهی داشت و در نتیجه نه فقط در خود کشورهای غربی که در کشورهای چپون ایران که به نحو غیرمستقیم تحت تأثیر استعمار نو بودند ترویج می‌شد. هراس از استعمار سرخ به حدی بود که برای توجیه آن به مذهب - که در صورت لزوم خود دستمایه ایجاد هراس اخلاقی می‌شد - روی آوردند. نمونه‌ای از فعالیت رسانه‌ها در کوشش برای تبدیل روحانیت و کمونیست‌ها به شیاطین قوم و ایجاد هراس اخلاقی از فعالیت‌های آنان را می‌توان در این مقاله مشهور روزنامه اطلاعات مشاهده کرد که در آن رشیدی مطلق نوشته بود در یک جای «بلوای شوم ۱۵ خرداد» رد پای ارتجاع سیاه و در جای دیگر اثر انگشت ارتجاع سرخ دیده می‌شود (رشیدی مطلق، ۱۳۵۶)

شاید مکانیسم‌های تولید هراس اخلاقی می‌توانست در مورد حزب توده و مارکسیسم که هیچ‌گاه بخش ریشه‌داری از فرهنگ عامه اکثریت مردم ایران نبود و تنها در میان بخشی از

روشنفکران و نخبگان مقبولیت داشت، موفق عمل کند، اما هیچ‌گاه نمی‌توانست در مورد روحانیت که جایگاه منحصربه‌فردی در میان ایرانیان به‌ویژه اقشار اجتماعی و گروه‌های فرهنگی سنتی داشت به‌خوبی عمل نماید؛ بنابراین ایجاد هراس اخلاقی حاکمیت بر عامه مردم و خصوصاً اقشار سنتی که هنوز رشته‌های اتصالشان با فرهنگ خودی محکم بود اثری نمی‌توانست داشته باشد.

بخش دوم: واکنش خرده‌فرهنگ‌های غیر مسلط

در این بخش در پی آنیم که بررسی کنیم که واکنش‌های خرده‌فرهنگ‌های غیر مسلط و گروه‌های فرهنگی سرکوب و طرد و به‌زور ادغام‌شده نسبت به این استراتژی‌های ادغام‌گرایانه سلبی و ایجابی چه بود؟ این واکنش‌ها متنوع و گوناگون‌اند و ما در اینجا به پاره‌ای از مهم‌ترین این واکنش‌ها می‌پردازیم:

الف) استراتژی به حاشیه رفتن و انزوای

نخبگان فکری و هنری

در دوران پهلوی، گروه‌های غیر مسلط سرکوب‌شده، در دو بازه زمانی استراتژی به حاشیه رفتن و انزوا را - بالاجبار - برگزیدند. اولین دوره، حوالی سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۲۰ که سال‌های تثبیت استبداد رضاشاهی بود که پیش‌تر درباره آن سخن گفتیم. در این دوران اهالی فکر و ادبیات یا تماماً از فعالیت‌های فکری و ادبی خود دست کشیدند یا خود را به مطالعه تاریخ و ادبیات ایران مشغول کردند. درعین‌حال در مکتب رمانتیک (که یکی از جریان‌های مهم اندیشه غربی و علاقه‌مند به سنت‌ها، مخالف روشنگری و ناقد پیشرفت و دل‌مشغول طبیعت به‌جای جامعه است) در ایران -خاصه در آثار نیما یوشیج و شهریار- بسط یافت.

دوره دیگر، همان‌طور که گفتیم، دوره پس از کودتای ۲۸ مرداد است که باعث انزوا گزینی درازمدت نخبگان روشنفکر گردید. انزوایی که بیش از یک دهه بر فضای فکری و ادبی سایه می‌انداخت به‌نحوی که برخی این دوران را «دوران شکست و گریز» نام نهاده‌اند و ویژگی آن را «بازگشت به داستان‌های تمثیلی، اسطوره‌ای، لذت‌جویانه و پوچ‌گرایی‌های رمانتیک» می‌دانند (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۲۷۶)

با وجود چنین فضای یأس آلودی، انزوای روشنفکران به معنای نابودی این بخش از فرهنگ جامعه نبود بلکه در این فاصله، فرصتی برای بازاندیشی و توجه به خطاهای پیشینی به وجود آمد؛ و در عین حال چون فضای عملکرد سیاسی برای نخبگان فکری محدود بود، آن‌ها بیش‌ازپیش به سوی فعالیت فرهنگی از مجراهای محدود موجود کشیده می‌شدند و سعی می‌کردند فرهنگ موجود در جامعه را با خود همگام کنند (نبوی، ۱۳۸۸: ۳۶)

ب) استراتژی جدایی‌طلبی

گروه‌های غیر مسلط و نخبگان دینی، فکری و هنری

در پاسخ به استراتژی ادغام گرایانه دولت، گروه‌های غیر مسلط بر اهمیت فرهنگ خود پای فشردند و این فرهنگ سلطه‌جویانه را پس زدند. مثلاً در مخالفت با برنامه‌های دولت رضاشاه ایل بختیاری، اعراب بنی طرف و کردها به مقاومت پرداختند. در همان سال‌های نخست پیگیری این سیاست طایفه عرب بنی طرف اعتراض و طغیانی جدی را انجام داد. (واعظ، ۱۳۸۸: ۱۵۱) بختیاری‌ها نیز در ماجرا تصرف شهرکرد در تیرماه ۱۳۰۸ اعلام کردند که هر کس کلاه پهلوی داشته باشد به جریمه و حبس دچار می‌شود و پس از آن در یک دهن کجی آشکار به اقدامات دولتی، عبا و عمامه و کلاه لری را رواج دادند. مقاومت‌های آشکار و علنی در میان ایلات و عشایر به این موارد محدود نمی‌شود و کردها نیز به قیام مسلحانه علیه دولت پهلوی اقدام کردند و برخی از علمای اهل تسنن نیز در آن مناطق در این زمینه حکم جهاد صادر نمودند. (واعظ، ۱۳۸۸: ۱۵۲)

همین نکته را می‌توان در مسئله کشف حجاب مشاهده کرد. در جریان کشف حجاب، زدوخورد بین پلیس وزن‌ها مدت‌ها دوام داشت. بسیاری از زنان از خانه بیرون نمی‌رفتند و حتی برای رفتن به حمام عمومی از پشت‌بام‌ها استفاده می‌کردند. (مهدی قلی خان، ۱۳۸۲، ۴۰۷ و شهابی: ۱۳۸۷) در سال ۱۳۱۵ مقرر شد که کارمندان ادارات با همسران بی‌حجاب خود در مهمانی‌های رسمی ظاهر شوند که ظاهراً به خودکشی یک عده و اقدام عده دیگر برای گرفتن همسر صیغه‌ای منجر شد. (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۴۲ و آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۷۶)

علما در واکنش به موج جدید آنچه آن‌ها اقدامات ضد دینی تلقی می‌کردند به‌نوبه خود شروع به برپایی جلسات نیمه مخفی و اعتراض به کشف حجاب کردند که در شهر مشهد به

هجوم نیروهای امنیتی به حریم حرم و مسجد و آتش گشودن بر مردم و بازداشت و تبعید علمای بلندپایه انجامید. (شهابی، ۱۳۸۷: ۲۰۲ و ۲۰۳)

نخبگان فکری و هنری نیز، در جست‌وجوی مبانی هویتی خودی برآمدند و فرهنگ ادغام‌گرای پهلوی را طرد کردند. حوزه‌های گوناگون موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، شعر، رمان و تئاتر، شخصیت‌هایی برجسته با دغدغه هویتی ویژه‌ای پروردند که در حوالی سال‌های ۱۳۴۰ تا انقلاب، به مطالعه و بازیابی سنت‌های هنری اصیل ایرانی و اسلامی مشغول بودند و برخی از مجموعه این تلاش‌ها با عنوان «بازگشت به خانه پدری» یاد کرده‌اند. به‌عنوان مثال، نقاشانی که بعدها عنوان نقاشان «مکتب سقاخانه» به آن‌ها اطلاق شد، به زندگی روزمره و عمدتاً مذهبی مردم مراجعه کردند و آثاری نوین که در آن ادعیه مذهبی، قفل‌های سقاخانه و دخیل و دیگر جلوه‌های بصری زندگی دینی قابل مشاهده بود پدید آوردند. فضای شعر و رمان سرشار از مضامین مبارزه‌جویانه استعاری، همچون «نور»، «سحر»، «امید» و «آزادی» شد و رکود و نومیدی حاصل‌شده در سال‌های دهه سی که ناشی از کودتا بود به حاشیه رفتند. در مجموع می‌توان گفت که آثار فکری و هنری خلق‌شده در این دوران، شدیداً رنگ و بوی مذهبی، غرب‌ستیز، بومی و حتی روستایی دارد و کثرت مضامین مذهبی در آثار این نخبگان، حقیقتاً تأمل‌برانگیز است.

اما حوزه فکری نخبگان، این بازاندیشی در مذهب را رنگ و بوی تازه‌ای بخشید. برجسته‌ترین نمودهای این نگاه تازه به مؤلفه‌های فرهنگی محذوف و به حاشیه رانده و طردشده را می‌توان در آثار جلال آل احمد و علی شریعتی شناسایی کرد. آل احمد به‌عنوان توده‌ای سابق که از عملکرد روشنفکران مأیوس شده بود، با نقد روشنفکران در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران و دریافت ناتوانی آن‌ها از ایجاد ارتباط با توده مردم، مذهب را به‌عنوان عامل وحدت‌بخش در برابر «غرب‌زدگی» معرفی کرد. وی در مذهب اسلام، نیروی وحدت‌بخشی می‌دید که قادر به فعال کردن نیروهای نهفته و سرکوب‌شده اجتماعی در مبارزه با فرهنگی سلطه‌جویانه است.

به‌علاوه علی شریعتی را می‌توان از مهم‌ترین نخبگان فکری در بازخوانی مجدد منابع فرهنگی و تلفیق آن‌ها با اندیشه‌های مدرن غربی (از جمله مارکسیسم) دانست. میرسپاسی می‌نویسد که: «شریعتی از مصائب ناشی از هجوم غرب به جامعه ایرانی سخن می‌گوید اما به سلطه غرب بر ایران صرفاً به‌مثابه پدیده‌ای سیاسی و اقتصادی نگاه نمی‌کند بلکه او از کابوس

غرب بهره می‌گیرد که به افراد و طبقاتی در جامعه ایرانی حمله کند و آن‌ها را متهم کند که در برابر ایدئولوژی باطل و شیوه غلط زندگی غربی تسلیم شده‌اند.» (میرسپاسی، ۱۳۸۹: ۲۰۲-۲۰۶)

ج) ایجاد هراس اخلاقی

توسط گروه‌های غیر مسلط و نخبگان دینی، فکری و هنری

اجماع نخبگان فکری، هنری و ادبی در ایجاد هراس اخلاقی از غرب و از حکومت، در دو دهه پایانی حکومت پهلوی بسیار قابل توجه است. در حوزه ادبیات، نویسندگان هم‌عصر از نقاط مختلف ایران و با تعلقات و دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کمابیش متفاوت، به‌طور هم‌زمان و با الگویی مشترک، شروع به ساختن و تولید این هراس اخلاقی کردند. شیاطین قوم این نویسندگان، «انسان غربی» و «انسان حکومتی» بود.

در آثار هنرمندان، به‌ویژه نویسندگان این دوره، مجموعه‌ای وسیع از منابع و استعاره‌های فرهنگی و ادبی و زبانی نمادین که در لفاف نوعی رئالیسم مرسوم پنهان شده، در کار «غیر سازی» و ارائه تصویری مهیب از «شیطان غربی» و «شیطان حکومتی» است. شیطان غربی در سووشون سیمین دانشور که بیشتر در قالب دو شخصیت کلیدی سرجنت زینگر و خانم حکیم ظاهر می‌شود، «زالو»، «اژدها»، «دزد نفت و آذوقه و ایمان ایرانیان» است که کشورهای دارای تاریخ و تمدن مثل ایران را زیر چکمه‌هایش درمی‌نوردد، کودکان مسلمان را مسیحی می‌کند، آن‌ها را از منابع فرهنگی غنی خود مثل قیام امام حسین یا اسطوره سیاوش تهی می‌کند و در مقابل ذهنشان را با باورهای دینی و اساطیری مسیحی می‌انبارد. بدترین استعاره در اینجا «اژدها» است که وجود آن به‌مثابه نماد پلیدی، نفس اماره و تباهی در شعر و ادبیات فارسی سابقه‌ای دیرینه دارد. در «همسایه‌ها» و «غریبه‌ها و پسرک بومی» احمد محمود فرد غربی، «دزد دریایی» و «استعمارگر» است و تمامی شخصیت‌های پلید داستان مشخصات ظاهری اروپاییان (چشم‌سبز، موی بور) دارند. همین‌طور در «تنگسیر» اثر صادق چوبک، می‌توان متجسّد شدن اروپاییان استعمارگر که ایرانیان را تبدیل به بنده کرده و خود «صاحب» خوانده می‌شوند را در قالب «سگ» که به واسطه نجس بودن از نظر مسلمانان منفور است ملاحظه کرد. از نظر قهرمان داستان، زار محمد، انگلیسی‌ها با باقی مردمان به‌ویژه ایرانی‌ها زمین تا آسمان متفاوت‌اند و هیچ چیزشان به آدم نمی‌برد و احساس ندارند. همین نکته را در آثار ادبی متعدد درباره شخصیت‌های وابسته

به حکومت می‌توان مشاهده نمود که جملگی نظامی، خشن، عاری از عاطفه و احساس، منفعت‌طلب و مال‌اندوز و بی‌عنایت به زندگی و رنج مردمان واقعی ترسیم می‌شوند.

اما درحالی‌که اهالی ادبیات با استفاده از بیان نمادین خود، تصویر هولناکی از نیروهای حکومتی ترسیم می‌کردند، نخبگان فکری به دلیل اینکه واضح‌تر می‌نوشتند، کمتر به حکومت می‌پرداختند و بیشتر به ایجاد هراس اخلاقی از «غربی‌ها» و «غرب مآبان» گرایش داشتند. آل احمد سابقه سلطه‌جویی فرهنگی و تمدنی غرب را تا جنگ‌های صلیبی عقب برده بود و مسیحیت را مترادف استعمار می‌دانست. درعین‌حال همچون بسیاری از هم‌عصرانش و البته پیشرو بسیاری از آن‌ها، به ایرانی‌های غربی مآب هم حمله می‌برد و آن‌ها را نیز جزو شیاطین قوم دسته‌بندی می‌کرد. «غرب‌زده» آل احمد، «انسان گرفتار غرب‌زدگی و ناآگاهی مضاعف» شایگان، «فکلی» فخرالدین شادمان، همه از یک نوع‌اند. همه موجودانی هستند که از فرهنگ ایرانی تهی شده‌اند، نه خود را می‌شناسند و نه غرب را، درحالی‌که در این توهم به سر می‌برند که به هر دو واقف‌اند. از نظر فردید، اومانیسیم غربی، طاغوت است و مایه تباهی انسان. (فردید، بی‌تا: ۷۰)

در پی ایجاد این هراس اخلاقی، تقریباً هر اتفاق دردناک در جامعه به پای حکومت که فرهنگ مسلط را پاسداری می‌کرد نوشته می‌شد. واقعه سینما رکس آبادان که حکومت آن را به مرتجعان یعنی مخالفان و دشمنانش نسبت می‌داد و می‌کوشید از آن برای ایجاد «هراس اخلاقی» استفاده کند، توسط روحانیون و روشنفکران به حکومت نسبت داده شد. مرگ جهان‌پهلوان تختی واقعه‌ای کاملاً سیاسی تفسیر شد و حتی مردم درگذشت جلال آل احمد را ناشی از دسایس دولت پهلوی می‌دانستند. درواقع حکومت پهلوی و در رأس آن شاه، تبدیل به شیطان قومی شد که مسئولیت تمامی نا به سامانی‌های موجود در جامعه را بر عهده داشت و عامل همه بدبختی‌ها بود. خصوصاً روحانیت، به دلیل پیوند بی‌واسطه‌ای که با مردم داشتند، مهم‌ترین نقش را در انتقال این هراس اخلاقی ایفا می‌کردند. در این زمینه توجه به واکنش‌های مردمی به جشن‌های هنر شیراز جالب توجه است.

این جشن‌ها بیشتر جولانگاه آثار فرهنگی بسیار آوانگاردی بودند که بی‌پروایی بسیاری از آن‌ها در به تصویر کشیدن مضامین جنسی حتی برای اروپاییان نیز قابل تحمل نبود. خصوصاً تئاترهایی که در آن دوران در این جشن‌ها برگزار می‌شد، اعتراضات شدید مردم و روحانیت را به دنبال داشت؛ و آتش چندان شور بود که حتی ساواک در مورد یکی از این نمایش‌ها چنین

نوشت: «نمایش رستم و سهراب در جشن هنر شیراز به‌وسیله هنرمندان و همچنین پخش آن از تلویزیون موجب خشم و نفرت عمومی و تمام طبقات مردم شده و در هر محفل و مجلس که از این موضوع بحث می‌شد اکثراً اظهار می‌کردند که منظور از برگزاری این جشن محو تعصبات ملی و کشتن غرور و ملیت ایران است که مردم به سنن غرب و اروپا عادت کنند و نیز اظهار می‌کردند که در محل‌های موقوفه مانند برگزاری موسیقی در سرای مشیر و بالای کوه هفتنان که از مکان‌های متبرکه و موقوفه است لجبازی با متدینین و برخلاف رسم و اصول مذهب است و غالباً می‌گویند که هندی‌ها قصد خفیف کردن شاهنامه را داشته‌اند که بزرگ‌ترین سنن و حماسه ایران را به‌صورت (پهلوان کچلک) و عروسک بازی درآورده‌اند.» (اسناد ساواک، ۱۳۸۱: ۲۱۲)

نقطه اوج بی‌توجهی دولت پهلوی به مبانی فرهنگی ایرانی و خواسته‌های فرهنگی مردم را می‌توان در مورد اجرای نمایش «خوک، بچه، آتش» توسط tauqs گروه تئاتر آوانگارد مجار در جشن هنر شیراز مشاهده کرد؛ که در کوچه و بازار شیراز و بازیگران زن برهنه اجرا شد و احساسات مذهبی مردم را تا حد بسیاری جریحه‌دار کرد. اولین اعتراض جدی به این برنامه توسط روحانیون شیراز از جمله: آیت‌الله دستغیب و شیخ بهاء‌الدین محلاتی صورت گرفت که طی سخنانی جشن هنر شیراز را محکومت و نسبت به اهانت به مقدسات دینی شدیداً اعتراض نمودند و مردم نیز نسبت به این ماجرا واکنش نشان دادند.

بنابراین باید گفت که تولید هراس اخلاقی توسط گروه‌های غیر مسلط که به‌مثابه یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های این گروه در مبارزه و مقاومت فرهنگی نسبت به فرهنگ تحت سلطه حاکمیت دنبال می‌گشت، به‌سرعت در میان عامه مردم تسری می‌یافت و این استراتژی توانست در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزار مبارزه و ایجاد شکاف در گفتمان فرهنگی مسلط حاکمیت جلوه‌گر شود و از منظری فرهنگی می‌توان ریشه‌های انقلاب ۵۷ را در تلاش‌های فرهنگی گروه‌های غیر مسلطی دانست که با اتخاذ استراتژی‌های متنوع، تفوق فرهنگی دولت پهلوی را با شکست مواجه کردند و از این دریچه امکان چرخش قدرت در ایران را به نفع عناصر فرهنگی اسلامی و انقلابی فراهم ساختند.

نتیجه‌گیری

در این نوشته به بررسی مناسبات بین فرهنگی در نزد گروه فرهنگی مسلط و سایر خرده‌فرهنگ‌ها پرداختیم. در درجه اول نشان دادیم که چگونه فرهنگ مسلط یا ایدئولوژی گروه

نخبگان مسلط که آمیزه‌ای از ناسیونالیسم باستان‌گرایانه و تفسیر خاصی از تجدد غربی بود، از طریق استراتژی‌های فرهنگی ادغام و محرومیت سعی در یکپارچه کردن فضای فرهنگی ایران را داشت. همچنین گفتیم که گاهی فرهنگ مسلط نیز برای بی‌اعتبار کردن مخالفان خود از مکانیسم‌های غیرسازی و ایجاد هراس اخلاقی سود می‌برد و با این‌حال دیدیم که در این زمینه کمتر موفق بود.

در مقابل، در بررسی واکنش‌های گروه‌های فرهنگی غیر مسلط، نشان دادیم که این گروه‌ها، مناسبات خود با فرهنگ مسلط و همچنین با یکدیگر را در بازه‌های زمانی متفاوت به اشکال متفاوتی سامان داده‌اند و گاه مبارزه آشکار و حتی خشونت‌آمیز را انتخاب کرده‌اند، گاه در لاک خود خزیده و انزوا را برگزیده‌اند تا در زمانی که چشم فرهنگ مسلط از آن‌ها برداشته می‌شود بتوانند خود را احیا کنند و گاه با کوشش برای احیاء و بازسازی فرهنگ‌های سرکوب‌شده و حذف‌شده به مقاومت پرداخته‌اند. همچنین نشان دادیم که چگونه گروه‌های مختلف فرهنگی که در زمان پهلوی به حاشیه رانده و سرکوب‌شده بودند با یکدیگر متحد شدند و خصوصاً از طریق کانال روحانیت که -با توجه به شبکه گسترده اجتماعی مساجد و منابر- بیشتر در تماس با مردم بود، توانستند به‌نوعی هراس اخلاقی از «غرب» و «حکومت» شکل بدهند و از آن به‌عنوان ابزاری بسیار مهم در رویارویی و مبارزه با فرهنگ مسلط استفاده کنند.

در این مقاله ضمن بررسی استراتژی‌های متنوع و متعدد گروه‌های مسلط و گروه‌های تحت سلطه، بر هراس اخلاقی و مکانیسم‌های ساخت و بازتولید آن به‌مثابه یکی از مهم‌ترین ابزارها و محمل‌های در اختیار دو گروه فرادست و فرودست بحث شد و به اعتباری از منظری فرهنگی شکل‌گیری جریان‌های منتهی به انقلاب اسلامی را منتج از روندهای وابسته به تولید و بازتولید هراس‌های اخلاقی توسط گروه‌های معاند حکومت پهلوی دانستیم.

بنابراین، اگر بخواهیم «غرب‌هراسی» و «حکومت‌هراسی» در دو دهه پایانی حکومت پهلوی را جمع‌بندی کنیم، باید بگوییم که این دو مورد، نگرانی‌هایی در حیات اجتماعی جدید ایرانیان محسوب می‌شدند که از اواخر دوران قاجار وجود داشتند، لکن با رشد استعمار و گسترش واردات مظاهر فرهنگ و تمدن غرب به ایران و دست‌اندازی تهاجم‌وار فرهنگ بیگانه به بن‌مایه‌های فرهنگ خودی، این نگرانی‌ها جنبه خصوصت‌آمیز به خود گرفت. نکته قابل‌ملاحظه در مورد ابژه این هراس اخلاقی و شیاطین قوم‌اجماع نظری بود که نخبگان دینی و

فکری و هنری باهم داشتند و از این مجرا توانستند مردم را نیز با خود در این زمینه همراه کنند. این اجماع از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است زیرا سرانجام مهم‌ترین پایه‌های انقلاب را فراهم کرد و مردم را به‌سوی تلاش برای استقلال و استقرار یک نظام سیاسی که مبتنی بر مؤلفه‌های فرهنگ خودی باشد سوق داد. درواقع، یک غیرسازی عظیم و در مقیاس کلان به شکلی موفق سامان داده شد که در ابتدا از جانب گروه خاصی از نخبگان و بر مبنای اهداف ارزشی و ایدئولوژیک آغاز شد و سپس تمامی جامعه را درنوردید.

نکته قابل‌توجه در اینجا این است که تلاش‌های فرهنگی آوانگارد دوره پهلوی که تلاش می‌کرد ضمن خنثی‌سازی هراس‌های اخلاقی گروه‌های اجتماعی غیر مسلط، بخش عمده‌ای از روشنفکران، اندیشمندان و هنرمندان را در خود جذب و ادغام نماید و قوای فرهنگی ایشان را در راستای حفظ یکپارچگی حاکمیت تحلیل برد، درنهایت به‌عنوان تولیدکننده مهم‌ترین نیروهای مقاومت فرهنگی بر ضد خودش عمل کرد. به‌عنوان مثال در چنین زمانه‌ای بود که پرفسور هانری کربن - که با تأثیری که بر فردید، شایگان و داوری اردکانی داشت نقشی فعال در واکنش ضد غربی روشنفکران ایفا کرد - همه‌ساله به دعوت انجمن حکمت و فلسفه برای تدریس فلسفه به ایران می‌آمد. تحت نظارت همین نهادهای فرهنگی پیشرو بود که مرکز حفظ و اشاعه موسیقی ایرانی که به کار ضبط و ثبت موسیقی سنتی ایران اختصاص داشت شکل گرفت که درنهایت هنرمندانی انقلابی چون لطفی و عزیزاده و شجریان از دل آن بیرون آمدند. (ستاری، ۱۳۸۵: ۲۴۴) یا آنکه حمایت از کانون پرورش فکری کودکان به شاعرانی همچون احمد شاملو امکان بروز داد، هوشنگ ابتهاج به‌عنوان مسئول موسیقی رادیو به صف مهم‌ترین شعرای انقلاب پیوست. درواقع بخشی از بدنه روشنفکری که بعدها نقش بسیار اساسی در تدوین استراتژی‌های فرهنگی ضد فرهنگ مسلط ایفا کردند، به نحوی در ارتباط با چنین رویکرد فرهنگی‌ای امکان تبلور و فعالیت پیدا کردند. به‌این‌ترتیب این بخش از فرهنگ مسلط، خود تبدیل به زهدانی شد که بسیاری از مخالفانش در آن پرورش پیدا می‌کردند و درنهایت با تولید هراس‌های اخلاقی گوناگون نسبت به مؤلفه‌های مرکزی فرهنگ موردقبول پهلوی، رخنه‌ای جدی در گفتمان فرهنگی مسلط ایجاد کردند و در پیوند عمیقی که میان روشنفکران و روحانیت طرفدار اسلام سیاسی و رادیکال ایجاد شد، جریانی شکل گرفت که تفوق فرهنگی و سیاسی حاکمیت را به‌سوی زوال برد و بارقه‌های جنبش انقلابی که منتج به انقلاب اسلامی ۵۷ گشت،

نمایان شد. انقلابی که در تحلیل فرهنگی ریشه‌هایش را می‌بایست در شکل‌گیری هسته‌های مقاومت فرهنگی و استراتژی‌های این گروه‌ها در مبارزه با سلطه فرهنگی حکومت پهلوی جست‌وجو کرد.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آل احمد، جلال. (۱۳۴۱). *غرب‌زدگی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ابطحی، مصطفی و فرزانه دشتی. (۱۳۸۹) «شبه‌نوسازی در عصر پهلوی اول». *مجله راهبرد*. شماره ۲۱.
- جشن هنر شیراز به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، زمستان ۱۳۸۱
- اکبری، محمدعلی. (۱۳۹۱) «پروژه ملت‌سازی عصر پهلوی اول در متون آموزشی تاریخ». *تاریخ ایران*. شماره ۷۰/۵- تابستان و پاییز
- الگار، حامد. (۱۳۸۷) «نیروهای مذهبی در ایران سده بیستم». *تاریخ ایران دوره پهلوی*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: نشر جامی.
- چلکوفسکی، پتر. (۱۳۸۸) «تفریحات عمومی، رسانه‌ها و تغییرات اجتماعی در ایران قرن بیستم». *تاریخ ایران دوره پهلوی*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: نشر جامی
- حدیدی، مختار. (۱۳۷۷) «پهلوی دوم و نمونه اندیشه‌های باستان‌گرایانه (نگاهی به اسناد محرمانه جشن‌های شاهنشاهی)». *مجله تاریخ معاصر ایران*. شماره ۵
- دانشور، سیمین. (۱۳۸۰). *سووشون*. تهران: شرکت انتشارات خوارزمی.
- دوروزه، موریس. (۱۳۶۲). *روش‌های علوم اجتماعی*. ترجمه خسرو اسدی. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- رشیدی مطلق، احمد. (۱۳۵۶). «ایران و استعمار سرخ و سیاه» *روزنامه اطلاعات*. ۱۷ دی ۱۳۵۶.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۰). *روزگاران*. تهران: نشر سخن.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۵) *در بی‌دولتی فرهنگ*. تهران: نشر مرکز.
- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۷). «جامعه و دولت در عصر رضاشاه». *تجدد امرانه*. ویراسته تورج اتابکی. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس

- فاضلی، نعمت‌الله و مرتضی قلیچ. (۱۳۹۲) نگرشی نوبه سیاست فرهنگی. تهران: انتشارات تپسا.
- فردید، احمد. (بی تا). «غرب زدگی». مقالاتی از احمد فردید. نشر نامشخص.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۸۷). «جامعه و دولت در عصر رضاشاه». تجدید امرانه. ویراسته تورج اتابکی. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس
- محمود، احمد. (۱۳۵۷). همسایه‌ها. تهران: نشر امیرکبیر.
- میر سپاسی، علی. (۱۳۸۹). تأملی در مدرنیته ایرانی. ترجمه جلال توکلیان. تهران: طرح نو.
- میر عابدینی، حسن. (۱۳۸۷). صدسال داستان‌نویسی ایران (جلد اول). تهران: نشر چشمه.
- نبوی، نگین. (۱۳۸۷). روشنفکران و دولت در ایران. ترجمه حسن فشارکی. تهران: نشر شیرازه.
- واعظ، نفیسه (۱۳۸۸) «اهداف و روند سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول برای ایلات و عشایر» فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال نوزدهم، دوره جدید شماره یک، بهار ۱۳۸۸
- Berry, John. (2011). "integration and multiculturalism: ways towards social solidarity". Peer reviewed online journal: Papers on social representations. Volume 20
- Lyons, Peter and Howard J Doueck. (2010) *The dissertation from beginning to end*. New York: Oxford publications
- Ben-Yehuda & Erich Goode. (2009) *moral panic: the social construction of deviance*. Wiley Blackwell publications.